

فضای جریان‌ها و شکل‌گیری بنیاد گرایی در شرق آفریقا

مرتضی قورچی*

چکیده

مانوئل کاستلز در کتاب عصر اطلاعات، در یک تعریف ساده، فضای جریان‌ها (Space of Flows) را سازماندهی مادی عملکردهای اجتماعی می‌داند که دارای اشتراک زمانی هستند و از طریق جریان‌ها عمل می‌کنند. در واقع فضای جریان‌ها متأثر از شکل‌گیری جامعه‌ای شبکه‌ای است که نتیجه آن فشردگی زمان - فضا است. از سوی دیگر، جهانی شدن که محصول همگرایی سه فرایند تاریخی انقلاب اطلاعات، تجدید ساختار سرمایه داری، شکل‌گیری نهضت‌های فرهنگی و بنیاد گرایی است به شدت تحت تأثیر این فشردگی قرار گرفته است. شرق آفریقا نیز از این قاعده مستثنی نیست به طوری که این منطقه به شدت متأثر از حاشیه‌ای شدن و فرهنگ بومی که حاوی هویت‌های مقاومت کننده است قرار گرفته است و در ارتباطی شبکه‌ای با بعضی از عناصر جهان اسلام منجر به بروز حرکات تروریستی شده است که هسته‌های اصلی اقتصاد اطلاعاتی جهان را مورد تهدید قرار داده است. در واقع در جهان امروز جریان متناقضی شکل گرفته است که از یک سو منابع مالی از جهان شهرها توسط سازمان‌های غیردولتی خیریه متأثر از هویت‌های مقاومت کننده به سوی مکان‌های حاشیه‌ای جهت آموزش و تعلیم بنیاد گرایی سوق داده می‌شود و از سوی دیگر تعلیم یافتگان در یک جریان معکوس جهان شهرهای متأثر از فضای جریان‌ها را تهدید می‌کنند. بنابراین شرق آفریقا مکان حاشیه‌ای در جامعه شبکه‌ای مبتنی بر اقتصاد اطلاعاتی است که فضای بسیار مناسبی را جهت شکل‌گیری بنیاد گرایی بوجود آورده است.

کلید واژه‌ها

جامعه شبکه‌ای، فضای جریان‌ها، جهان شهرها، هویت مقاومت، بنیاد گرایی و شرق آفریقا.

* دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

فصلنامه راهبرد، شماره ۴۱، پاییز ۱۳۸۵، صص ۶۳-۷۸

وری اقتصادی، قدرت سیاسی نظامی و ارتباطات رسانه ای عمیقاً از الگوی بهره وری اطلاعاتی تأثیر پذیرفته و به شبکه های جهانی ثروت و قدرت متصل شده است. مانوئل کاستلز ویژگی های جوامع سرمایه داری متکی به اطلاعات را شبکه ای شدن و بوجود آمدن وضعیت جدیدی می داند که از آن به نام جامعه شبکه ای نام برده است. (کاستلز، ۱۳۸۰، جلد ۱، ص ۱۲) به اعتقاد او ظهور جامعه شبکه ای در آغاز هزاره سوم دارای ویژگی های زیر است:

۱- اقتصاد اطلاعاتی؛ (Information Economy)

که در آن بهره وری و رقابت میان شرکت ها و بنگاه ها بیش از هر زمان دیگر به معرفت و دانش و اطلاعات و تکنولوژی لازم برای پردازش این اطلاعات بستگی دارد. در عین حال این نوع اقتصاد فرا صنعتی در قیاس با اقتصاد صنعتی، در صورتی که با مقررات و قوانین مقید و محدود نشود از قابلیت طرد و دفع و حاشیه رانی به مراتب بیشتری برخوردار است.

۲- اقتصاد جهانی؛ (Global Economy) که نباید

آن را با اقتصاد جهان (World Economy) یکسان پنداشت. اقتصاد جهان به معنای انحاء مبادلات تجاری در سطح جهان قرن هاست که در جریان است و امری نوظهور به شمار نمی آید. در حالی

در پایان هزاره دوم میلادی چندین رویداد مهم اتفاق افتاد که چشم انداز زندگی اجتماعی انسان را دگرگون ساخت. نخست، انقلاب تکنولوژیک که حول محور تکنولوژی های اطلاعات متمرکز است با سرعتی شتابان در کار شکل دهی مجدد بنیان اقتصادی و فرهنگی جامعه نقش داشت و دوم وابستگی اقتصادی مناطق به یکدیگر بود. در واقع اقتصادهایی که با جهانی شدن معاصر در سراسر جهان، به شدت به یکدیگر وابسته شده اند و در سیستمی که جغرافیای سیاسی آن همواره در حال تغییر است، شکل جدیدی از روابط میان اقتصاد و دولت و جامعه ایجاد کرده اند. علت این تغییرات نیز تأثیر گذاری انقلاب تکنولوژی اطلاعات بود که این تحولات را در اواخر قرن بیستم سبب ساز شد. این تحولات تکنولوژیک وضعیت جدیدی نیز در نظام سرمایه داری بوجود آورد. یعنی سرمایه داری دوره فورديسم با تجدید ساختار خود شکل جدیدی از نظام سرمایه داری قابل انعطاف را بوجود آورد که به نظام پسا فورديسم معروف شد. (فرانک ویستر، ۱۳۸۲، ص ۲۳۷-۲۳۵) در این روند منطق و منافع سرمایه داری پیشرفته به همراه تکنولوژی های اطلاعاتی جدید، اثرات متقابل داشتند. در جوامع سرمایه داری تجدید ساختار شده، فرآیند اصلی تولید دانش، بهره

که اقتصاد جهانی در مقام یک واقعیت اجتماعی نو در درونی‌ترین هسته‌های شکل‌دهنده خود دربرگیرنده فعالیت‌های استراتژیک مسلطی است که قادرند در مقام یک واحد به هم وابسته، انواع کار و تکاپوی اقتصادی را در تراز جهانی و مقیاس سیاره‌ای در زمان واقعی به مورد اجراء درآورند. (کاستلز، ۱۳۸۰، جلد ۱، ص ۲)

این وضعیتی است که ابرین در مقاله پایان جغرافیا در سال ۱۹۹۲ از آن به نام فضایی شدن اقتصاد (Spacialization Economy) یاد کرد (p24 O'Brien. 1992). در واقع اقتصادهای ملی، منطقه‌ای و محلی در نهایت متکی به دینامیسم این نوع اقتصاد جهانی هستند و از طریق شبکه‌های اطلاعاتی و تکنولوژی اطلاعات به همراه بازارهای مالی بدان وابسته‌اند. این اقتصاد جهانی است که حاشیه‌ای شدن جمعیت بیشماری از افراد ساکن در مناطق مختلف کره زمین را سبب سازشده است تا از دایره فعالیت‌ها و عملکردهای اقتصادی بازمانند. خصلت این اقتصاد چنان است که بخش‌ها، بازارها و افراد غنی را به یکدیگر متصل می‌سازد و در یک چرخه تولید سود به همکاری و می‌دارد. از سوی دیگر نیز بخش‌ها، بازارها و افرادی که فاقد امکانات هستند از محدوده عملکردهای سود آور خود طرد می‌سازد.

این ویژگی‌ها وضعیت نوینی از جامعه

جهانی را شکل داده است که همچنانکه بدان اشاره شد ویژگی‌های جامعه شبکه‌ای است. جامعه‌ای که در ساختار و کارکردهای غالب خود حول شبکه‌ها و جریان‌هایی شکل گرفته است که نمود ظاهری آن نوع جدیدی از نظام سرمایه داری است که به کلی با آنچه که در گذشته به عنوان نظام سرمایه داری تلقی می‌شد، تفاوت دارد. این نظام متکی به نوعی پویایی درونی است که هیچگونه مرز و محدودیت جغرافیایی را بر نمی‌تابد، همچنین این نظام انعطاف پذیر بوده و در عین حال به شدت فزون طلب و گسترش پذیر و بسط یابنده و متکی به شبکه است. (کاستلز، ۱۳۸۰، جلد ۱، ص ۲۷۲۸)

پویایی درونی جامعه شبکه‌ای مستمراً در حال شکل دادن روابط درونی این شبکه است و در این مسیر با پیروی از منطق شبکه دائماً در کار مرز شکنی و فرا روی از چارچوب‌های موجود و استقرار نهادهای فراگیر تر است. در درون شبکه سرمایه با سرعت و حجم زیاد از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شود و نظارت‌ها و کنترل‌های محلی را بی اثر می‌سازد. نیروی انسانی موجود در شبکه تفرد می‌یابد؛ بخش‌ها و مناطق دارای اهمیت و افراد واجد پیوندهای استراتژیک با شبکه، فعال می‌شوند و بخش‌های کم اهمیت و افراد فاقد پیوند از فعالیت باز

می مانند. به همین دلیل است که امروزه می بینیم سرمایه داری مدرن از رهگذر نظام شبکه ای به نقطه اوجی دست یافته که در آن سرمایه بر سرمایه داران حکومت می کند و تقابل تازه ای را در قالب تقابل میان شبکه و فرد ایجاد کرده است. در درون شبکه به استثنای یک گروه از

نخبگان جهان وطن، دیگران کنترل خود را بر زندگی خویش و محیط اطراف از دست داده اند و یا به سرعت در حال از دست دادن آن هستند.

با توجه به این واقعیت و شکل گیری جامعه

شبکه ای مبتنی بر جریان های سرمایه،

جریان های اطلاعات، جریان های تکنولوژی،

جریان های ارتباط متقابل سازمانی، جریان های

تصاویر... چنین می توان گفت که تکیه گاه مادی

فرآیندهای مسلط در جوامع ما مجموعه

عناصری خواهد بود که از این جریان ها حمایت

می کند و تحقق همزمان آنها را از نظر مادی امکان

پذیر می سازد. از اینرو می توان فضای جریان ها

را سازماندهی مادی عملکردهای اجتماعی

دانست که دارای شرایط زمانی هستند و از طریق

جریان ها عمل می کنند. (کاستلز، ۱۳۸۰، جلد ۱،

ص ۴۷۶) فضای جریان ها با تکیه بر شبکه هایی

از مدارات الکترونیکی به عنوان پایه جامعه

اطلاعاتی، مکان های متفاوت را به هم پیوند داده

و به مکان ها نقش و کارکرد جدیدی ارائه

می کند. نمود این پیوندها در نقاطی از گره های

شبکه ای است که معمولاً در مکان تجلی آن به

صورت نقطه شهری است. بنابراین شهرها به

عنوان نقاط گرهی از اهمیت ویژه ای در فضای

۱- فضای جریان ها و فضای مکان ها در

هزاره سوم

اصطلاح فضای جریان ها

(Space of Flows) برای اولین بار توسط مانوئل

کاستلز در سال ۱۹۹۷ وارد ادبیات جامعه

اطلاعاتی شد. فضای جریان ها در مقابل فضای

مکان ها (Space of Places) ابداع شد. فضای

مکان ها، یعنی ساختارهای مکانی جوامع بشری

که در سرزمین های تحت حاکمیت های مختلف

بود. به عبارت دیگر فضای مکان ها با تفکیک،

جداسازی و شکل گیری مرزها و در مقابل

فضای جریان ها با کنش های متقابل و پیوندها،

تعریف می شود. به عنوان مثال در نقشه های

سیاسی جهان، بهترین مرزها آنهایی هستند که

فضای مکان ها در مقیاس جهانی ترسیم شده

است. (Taylor, p. j. 2001)

قدرت در میان جهان شهرهاست. بر همین اساس اهمیت و قدرت کشورها نیز به لحاظ ژئوپولیتیکی طبقه بندی شده است.



تیلور معتقد است که در عصر اطلاعات که هم اکنون داریم در آن به سر می بریم، دانش بیش از هر زمانی نشان دهنده قدرت است که آن نیز در جهان شهرها جای گرفته است. تمرکز دانش بویژه در خدمات تولیدی پیشرفته همچون (حسابداری، تبلیغات، فعالیت های بانکی و مالی، بیمه، حقوق، مشاوره های مدیریتی) که سبب شده است تا اقتصاد جهانی در عملکرد بسیار توانا جلوه کند (Taylor, p. j, 2000, p. 6) آنچه که در این نقشه ها دیده می شود این است که چگونه جهان شهرها در ساختار سلسله مراتبی مرکز پیرامون توزیع شده اند و مناطق حاشیه ای جهان که اقتصاد اطلاعاتی در آن عملکردی ندارد، در کجا هستند. در حقیقت این شرکت های چند ملیتی هستند که به شهرها جنبه جهانی می دهند.

جریان ها برخوردار هستند. در حقیقت تغییر در گره های شبکه یعنی جابجایی مکان های شهری و ظهور و سقوط آنها در ساختار سلسله مراتب شبکه است. از این رو مکان ممکن است در فضای جریان ها دچار ضعف شده و پیامد آن منجر به زوال اقتصادی، اجتماعی و فیزیکی آن شود. بنابراین مکان های شهری چنانچه در این ساختار سلسله مراتبی شبکه جایگاهی داشته باشند به عنوان جهان شهر تلقی خواهند شد.

تیلور جغرافیدان سیاسی معاصر، به این مسئله اشاره می کند که امروزه شهری را می توان جهانی تعریف کرد که به عنوان پایگاه تولید اقتصاد اطلاعاتی در فضای جریان ها نقشی را به خود بگیرد. (Taylor, p. j. 2004, p. 98) بنابراین تعریف جهان شهر در این چارچوب نه بر مبنای جمعیت یا درآمد سرانه، بلکه بر اساس جایگاه آن در ساختار شبکه ای فضای جریان ها است. تیلور که به شدت در رویکردهای جدید خود در جغرافیای سیاسی متأثر از اندیشه های کاستلز است در کتاب شبکه جهان شهرها (۲۰۰۴) به ارائه دیدگاه های نوینی پرداخته است که اهمیت فضای جریان ها را در آغاز هزاره سوم را به همراه جهان شهرها، نشان می دهد. این رویکرد نوین در جغرافیای سیاسی منجر به ارائه نقشه های نوینی از جهان شده است که نشان دهنده اقتصاد جهانی در آغاز هزاره و نحوه توزیع

این شرکت‌ها تکیه‌گاه نظام سرمایه‌داری تجدید ساختار شده‌اند که سراسر جهان را به عنوان بازار مصرف کالاهای تولیدی می‌نگرند و پایگاه‌های اصلی آنها که شامل دفاتر مدیریتی

است در جهان شهرهای اصلی جهان نظیر نیویورک، لندن، پاریس، توکیو، و هنگ کنگ

که پنج شهر مرکزی جهان است قرار دارند. این شهرها هم‌اکنون دارای ۴۶ دفتر خدمات پیشرفته هستند که نقش هدایت و مدیریت سایر جهان شهرها را در یک ساختار سلسله‌مراتبی به عهده دارند (Taylor, p. j, 2001. p 10)

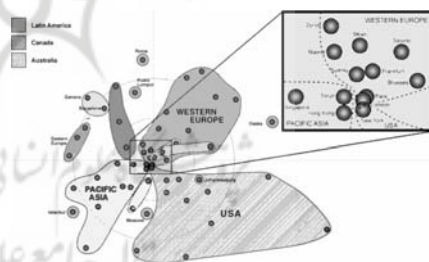
منطقه از جهان را می‌توان شناسایی کرد که در ارتباط با جهانی شدن معاصر جایگاهی در نظام ژئوپولیتیکی جهان یافته‌اند که این مناطق عبارتند از:

- آمریکای شمالی

- اروپای غربی

- اقیانوس آرام آسیا (Taylor, p. j200, p.7)

در مقابل مناطقی همچون قاره آفریقا، بخشی از آسیای مرکزی و قسمتی از آسیای جنوب غربی وجود دارند که در حال حاشیه‌ای شدن هستند، چون نقاط شهری این مناطق نقشی در اقتصاد اطلاعاتی ندارند. قاره آفریقا منطقه‌ای است که از دیدگاه این رویکرد نوین فقط دارای یک جهان شهریه نام ژوهانسبورگ در کشور آفریقای جنوبی است که رتبه گاما را داراست.



تیلور در یک تحلیل ماتریسی از جهان شهرها، آنها را بر مبنای آلفا، بتا و گاما تقسیم بندی کرده است (تصویر شماره ۳)، که با تحلیل این تقسیم بندی جدید می‌توان درک کرد که امروزه یک تصویر نابرابری از جهانی شدن بوجود آمده است که به طور آشکار می‌تواند به وسیله جهان شهرها به نمایش گذاشته شود. شهرهایی که به مکان‌ها جایگاه ویژه‌ای در فرآیند جهانی شدن بخشیده‌اند. هم‌اکنون بر اساس این رویکرد سه

از این رو سایر مناطق آفریقا خارج از فضای جریان‌ها بسر می‌برند و حضور محسوسی در اقتصاد اطلاعاتی ندارند. درحقیقت این قاره

۲-۲- هویت مقاومت؛ این هویت به دست شدن از تحولات اقتصاد جهانی است. این وضعیت شرایط ناامنی را موجب خواهد شد و باعث شکل گیری هویت های مقاومت و بنیادگرایی در بعضی از مناطق این قاره خواهد شد.

۲-۳- هویت برنامه دار؛ هنگامی که کنشگران

اجتماعی با استفاده از هر گونه مواد و مصالح فرهنگی قابل دسترسی ، هویت جدیدی می سازند که موقعیت آنها را در جامعه از نو تعریف می کند ، هویت برنامه دار ایجاد می شود. (کاستلز، ۱۳۸۰، جلد ۲، ص ۲۲)

در این تقسیم بندی آشکار است که هویت مقاومت در حقیقت هویتی است که در اثر فشار جهانی شدن ، اقتصاد اطلاعاتی و حاشیه ای شدن بعضی از مناطق بوجود می آید. هویت های مقاومت ، غالباً جماعت هایی هستند که شکل هایی از مقاومت جمعی را در برابر ظلم و ستم ایجاد می کنند. این نوع هویت بر مبنای تاریخ ، فرهنگ ، جغرافیا و دین می تواند بوجود آید که در صورت شکل گیری هویت مقاومت بر مبنای دین ، مرزهای مقاومت با مرزهای فرهنگی منطبق می شود. بنابراین این نوع از هویت می تواند در شکل بنیادگرایی دینی تجلی یابد. در حقیقت بنیاد گرایی دینی نمونه ای از هویت مقاومت است که به حذف

۲. هویت های مقاومت و شکل گیری بنیادگرایی

هویت عبارت است از فرآیند معنا سازی براساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته ای از ویژگی های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می شود. (کاستلز، ۱۳۸۰، جلد ۲، ص ۲۲) در واقع چنین می توان گفت که هویت اساساً منبع برای خود فرد است و به وسیله آن فرد می تواند فرآیند فردیت بخشیدن و تمایز را از دیگران معنا ببخشد. کاستلز به سه نوع هویت اشاره می کند که عبارتند از:

۲-۱- هویت مشروعیت بخش؛ این نوع هویت توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می شود تا سلطه آنها را بر افراد اجتماع گسترش دهد و عقلانی کند. از هویت مشروعیت بخش غالباً دولت ملت ها برای سلطه اقتدار خود در حاکمیت سرزمینی بهره برداری می کنند.

حذف‌کنندگان به دست حذف‌شدگان می‌اندیشد. (کاستلز، ۱۳۸۰، جلد ۲، ص ۲۴)

به عبارت دیگر ساختن هویتی جدید در قالب ایدئولوژی‌ها و نهادهای مسلط از طریق واژگون ساختن قضاوت ارزشی اجتماعات دینی و در عین حال تقویت حد و مرزها و خطوط تمایز از دیگران منجر به هویت مقاومت می‌شود.

بنیادگرایی دینی، وابستگی بنیادی به وطن وجود ندارد. در حقیقت این وابستگی به امت یعنی اجتماع مومنان است که همگی از نظر تسلیم بودن در برابر خداوند برابر و یکسانند. این برادری جهانی از حد و مرز نهادهای حکومت ملی که منبع تقسیم و تمایز

میان پیروان یک دین قلمداد می‌شود، فراتر می‌رود. بنابراین پیدایش بنیادگرایی اسلامی به عنوان بخشی از جهان اسلام که خود را جمع واحدی می‌داند در خاورمیانه ارتباط متقابلی با قرار گرفتن در معرض فرآیندهای جهانی شدن و ملی‌گرایی و دولت ملت به عنوان اصول جهانی سازماندهی دارد (کاستلز، جلد ۲، ص ۳۱۳۶).

از اینرو به نظر می‌رسد که بنیادگرایی در واقع کل امت اسلامی را تحت پوشش قرار می‌دهد. اما از آنجایی که بعضی از مکان‌ها در حوزه امت اسلامی از سایر مکان‌ها شرایط بهتری برای ظهور بنیادگرایی را در خود دارند.

بنابراین حوزه عمل فعالیت آن نیز بیشتر از هر جایی در این مکان‌ها تجلی می‌یابد. به عنوان مثال قبل از حمله آمریکا به افغانستان در اکتبر سال ۲۰۰۲، به جهت شرایط ویژه ای که این کشور در آن قرار داشت، حاشیه ای شدن به بحرانی‌ترین وضع خود رسیده بود و از همین مکان بود که حمله شگفت‌انگیز ۱۱ سپتامبر به سوی قلب نظام سرمایه داری شکل گرفت.

بنیادگرایان اسلامی با استفاده از شرایط بوجود آمده در افغانستان مرکز فرماندهی هویت مقاومت را بر اساس تئوری امت اسلامی در این کشور پایه گذاری کردند و به آموزش تروریسم جهانی جهت حمله به نظام سرمایه داری غرب پرداختند.

۳. ظهور بنیادگرایی در شرق آفریقا

قاره آفریقا در وضعیتی قرن بیستم را به پایان رساند که هنوز درگیر بسیاری از مسائل باقی مانده دوره استعمار بود. این قاره در طول قرن نوزدهم صحنه منازعات قدرت‌های برتر ژئوپولیتیک بود که بر سر تصاحب آن با یکدیگر رقابت می‌کردند. در طول قرن بیستم تصور بسیاری از جهانیان بر این بود که با مستقل شدن و پدیده استعمار زدایی، بسیاری از مشکلات مربوط به توسعه در این قاره از بین رود. اما چنین نشد، زیرا که استعمار مسائلی را در این قاره از

خود بر جای گذاشت که هر لحظه می توان انتظار اتفاق های ناگوار در این قاره بود. به عنوان مثال علی رغم ساختگی بودن مرزهای کشورها از جانب استعمار، این مرزها همچنان به عنوان مرزهای ملی باقی ماندند. اما در درون این مرزها دستیابی به یکپارچگی و وحدت ملی دشوار از کار درآمد. از آنجا که معدودی از کشورهای آفریقایی از جمعیت های متجانس قومی برخوردار بودند، تعارضی سیاسی در میان گروه های قومی یا خویشاوندی که غالباً اختلافات مذهبی آنها را پیچیده تر می کرد، عمومیت پیدا کرد. (فیندلی وراثتی، ۱۳۷۹، ۶۲۸)

از سوی دیگر خود استقلال نیز به این معنا بود که رهبران ملی گرا، نظام های اجرایی و اداری حاکمان پیشین را به ارث می برند. از آنجا که این تشکیلات استعماری برای حکومت کردن و اداره کشورهای مستقل به نحو مناسب و کافی توسعه نیافته بود، سران دولت های تازه به استقلال رسیده، خود را متصدی و مسئول دولت هایی «ضعیف یا بی رمق» با استعدادی محدود برای سیاست گذاری و تحقق بخشیدن به توسعه یافتند. (همان، ص ۶۲۹-۶۲۸)

علاوه بر این مشکلات مسائل دیگری نیز تصور توسعه این قاره را در قرن بیستم با یأس و ناامیدی توأم ساخت. به عنوان مثال؛ افزایش جمعیت، فقر و بی سوادی افراد، جمعیت

گسترده بی سواد یا کم سواد در مقایسه با سایر مناطق جهان، تخریب محیط زیست و حیات وحش، مهاجرت های اجباری توسط نظام های سیاسی، درگیری قومی و فساد ساختارهای سیاسی، فعالیت باندهای قاچاق اسلحه و غیره که جزء اساسی ترین مشکلات این قاره در قرن بیستم و هم اکنون محسوب می شود. اما آنچه که بیش از هر چیزی اهمیت دارد، حاشیه ای شدن این قاره در آغاز هزاره سوم است. به عبارت بهتر این قاره از تحولات اقتصاد اطلاعاتی کاملاً به دور مانده است. در حال حاضر تنها کشور این قاره، آفریقای جنوبی است که جایگاهی را در نظام سلسله مراتبی جهان شهرها به خود اختصاص داده است. شاید در آینده کشوری نیز بتواند جایگاهی را در اقتصاد اطلاعاتی به خود اختصاص دهد اما از شواهد پیداست که تمام ثروت و رشد و توسعه اقتصادی این کشور در گرو منابع نفتی است و کمتر شرکت خدمات پیشرفته چند ملیتی مبتنی بر اقتصاد جهانی در آن فعالیت دارد. از سوی دیگر این کشور به شدت درگیر تنش های قومی شدیدی است که منشأ دینی دارند و از دوره استعمار به جا مانده اند.

بنابراین این قاره در شرایط بحرانی بسر می برد که در دهه پایانی قرن بیستم شاهد شعله ور شدن بسیاری از بحران های نهفته در آن

بودیم. عدم حضور و بی اهمیتی جایگاه این قاره در نظام اقتصاد اطلاعاتی سبب شده است که امروزه شاهد افزایش تصاعدی نابرابری و حذف اجتماعی گسترده جمعیت قابل توجهی از این قاره از عرصه فعالیت های اقتصادی باشیم.

امروزه نه تنها نگاه مسلمانان شرق آفریقا به سوی خاورمیانه و شبه جزیره عربستان با حالتی توأم با اندوه و درد متوجه شده است، بلکه بنیادگرایان اسلامی نیز برادران مسلمان خود را در این منطقه دچار وضعیتی می بینند که علت آن را کشورهای غربی و دست اندازی آنها به منابع و غارت آنها از سرزمین های بلاد اسلامی می دانند. (Marchesin, ph. 2003. p.003. p.1)

مقاومت دینی در چارچوب حرکت های بنیادگرا، اقتصاد اطلاعاتی دچار آسیب پذیری زیادی در سایر نقاط جهان خواهد شد. این چیزی است که در دهه پایانی قرن بیستم و حتی در آغاز هزاره سوم ما شاهد شعله ور شدن این خطرات و آسیب پذیری های اولیه بودیم.

حقیقت این است که آفریقا و بویژه منطقه شرقی آن هنوز تهدید خاصی را نسبت به کشورهای توسعه یافته و جهان شهرهای آنها سازماندهی نکرده است، اما در سال های پایانی قرن بیستم و شروع قرن بیست و یکم ما شاهد شکل گیری حملات تروریستی بودیم که هدف آن آمریکا و کشورهای غربی بود. این حملات

در داخل قاره صورت گرفت اما چه بسا که در سال های آینده بسیاری از حرکت های تروریستی در دیگر نقاط جهان ریشه در این منطقه داشته باشند.

امروزه نه تنها نگاه مسلمانان شرق آفریقا به سوی خاورمیانه و شبه جزیره عربستان با حالتی توأم با اندوه و درد متوجه شده است، بلکه بنیادگرایان اسلامی نیز برادران مسلمان خود را در این منطقه دچار وضعیتی می بینند که علت آن را کشورهای غربی و دست اندازی آنها به منابع و غارت آنها از سرزمین های بلاد اسلامی می دانند.

آنها می دانند که اگر کشورهای ثروتمند بخواهند به راحتی می توانند به این وضعیت خاتمه دهند در حالی که نسبت به این همه فجایع انسانی و قربانی شدن زنان و کودکان مسلمان کاملاً بی تفاوت هستند. از این رو نگاه بنیادگرایان اسلامی و سازمان هایی همچون القاعده متوجه این منطقه از جهان شده است. از سوی دیگر وضعیت این منطقه تحت تاثیر عواملی چون هرج و مرج، فساد دولتی، شبکه ای قاچاق اسلحه و فقر و عقب ماندگی، جمعیت مسلمان و سرزمین های بیابانی وسیع که مناسب هر گونه فعالیت های تروریستی و یا سازماندهی آن می باشد. دلایل بسیار زیادی وجود دارد که منابع

مالی کشورهای عرب خاورمیانه و مدارس مذهبی پاکستان با جمعیت مسلمان شرق آفریقا ترکیب شده است و شبکه ای از فعالیت های بنیادگرایی و تروریستی را در این منطقه سازماندهی کرده است.

در ابتدا بنیادگرایان اسلامی با تعلیم و آموزش مبلغان اسلامی در مدارس پاکستان واعزام آنها به شرق آفریقا بسیار انعطاف پذیر و مبهم فعالیت خود را در شرق آفریقا آغاز کردند

ولی بعدها از تشکیلات غیر رسمی همچون مدارس مذهبی و مساجد در چارچوب ساختار تشکیلاتی شبکه ای و در شکل سلول های مستقل با حداقل تماس و ارتباط با شبکه اصلی

در عربستان و پاکستان فعالیت خود را گسترش دادند. (Ibid 4, p 4) آنچنان که دامنه فعالیت ها از کشور سودان و سومالی به همسایگان آنها نظیر کنیا، اوگاندا و تانزانیا کشیده شد. علت گسترش

هم به این خاطر بود که بخشی از جمعیت این کشورها مسلمان بودند که در مقایسه با سایر هموطنان شان که از دین جداگانه ای برخوردار بودند، در وضعیت بسیار اسفناکی

بسر می بردند. به عنوان مثال در کنیا مطابق برآوردهای انجام شده، ۸ تا ۲۰ درصد از مجموع جمعیت این کشور را مسلمانان تشکیل می دهند که بیشتر آنها در شمال شرقی کشور و در طول

سواحل ساکن هستند. این افراد از مزایا و امکانات توسعه اقتصادی و مدرنیته استفاده چندانی نبرده اند در حالی که مسیحیان این کشور از وضعیت بسیار مطلوبی برخوردار هستند. از این رو مسلمانان با سوء ظن و تردید بیشتری به

مسیحیان می نگرند. و فکر می کنند که توسط آنها از امکانات و مزایای دسترسی به توسعه ملی محروم شده اند. (D. & Arquilla, J. 2003, p. 67) (Ronfelt,

هنگامی که در سال ۱۹۹۰ حاکمان کنیا دست به دموکراتیزه کردن کشور زدند، که به دنبال آن فضای باز سیاسی شکل گرفت. به فاصله اندک زمانی بعد از این تحولات «حزب اسلامی» کنیا

پایه گذاری شد که در جستجوی دست یافتن به قدرت سیاسی و یافتن جایگاهی در سیستم مدیریت آن کشور بود تا مسلمانان بتوانند مشارکتی در اداره امور این کشور داشته باشند.

بنابراین حزب به عنوان تنها نشانه صدای جمعیت مسلمان اقلیت این کشور در ساختار سیاسی آن بود. این فضا فرصت مناسبی را فراهم ساخت تا بنیادگرایان و تندروهای اسلامی،

تحت تأثیر کشور سودان و با حمایت مالی کشورهای عربی، بتوانند فعالیت های خود را پایه گذاری و گسترش دهند. با وجود آنکه دولت با روش های متفاوتی از قبیل سرکوبی

سیاسی، حمایت‌های اسلامی میانه رو و مشارکت آنها در استفاده از امکانات سیاسی سعی کرد که گسترش بنیادگرایی را مهار نماید، اما این اعمال تأثیر چندانی بر بنیادگرایی اسلامی این منطقه نداشت. متعاقب این وضعیت چندین حمله تروریستی شکل گرفت که ارتباط بین بنیادگرایان و خاورمیانه و کشورهای شرق آفریقا را به عنوان حامیان آنها آشکار می‌کرد. بنابراین در سال‌های پایانی قرن بیستم و شروع هزاره سوم، کنیا به عنوان دومین هدف القاعده در قاره آفریقا شناخته می‌شد زیرا که هم مسلمانان هویت مقاومت را در خود ایجاد کرده بودند و هم اینکه انگیزه لازم برای برخورد با آمریکائیان و اشکال تمدن غرب وجود داشت. (Ibid, p. 69)

در ۷ اگوست ۱۹۹۸ حمله انتحاری در مقابل سفارت آمریکا در نایروبی پایتخت کشور کنیا انجام گرفت که در آن ۲۱۴ نفر از مردم کشته شدند. چهار سال بعد در ۲۸ نوامبر سال ۲۰۰۲ حمله ای مشابه حرکت تروریستی نخستین صورت گرفت که ۱۲ نفر در مومباسا کشته شدند. در این حملات افراد انتحاری از کشورهای مختلف اسلامی همچون، عربستان، مصر، یمن و شماری از سومالیایی‌ها وجود داشتند که با کمک بعضی از بنیادگرایان مسلمان کنیا توانسته بودند این حملات را سازماندهی کنند. بیانیه ای

که از سوی بنیادگرایان کنیا صادر شد این بود که آمریکائیان مردم مسلمان ما را تحقیر، سرزمین شبه جزیره عربستان را اشغال و ثروت کشور ما را به یغما می‌برند. آنها از اسرائیل که اشغال کننده مسجدالاقصی، و دشمن واقعی مسلمانان است، حمایت می‌کنند.

آنها در بیانیه خود چنین اعلام کرده بودند که این حمله به حق بود زیرا دولت کنیا شرایطی را فراهم ساخته است تا آمریکائیان از قلمرو سرزمینی کشور به راحتی برای جنگ و از بین بردن همسایگان مسلمان بویژه بر علیه برادران مسلمان سومالی استفاده کند. همچنین آنها از طریق سرزمین کنیا به راحتی از شورشیان مسیحی جنوب سودان که راحتی دست به قتل و عام زنان و کودکان مسلمان می‌زنند، حمایت می‌کنند. (Islamic Liberation Army, 1998. p.2).

در این میان O.G.N ها نقش بسزایی در سازماندهی این حملات داشتند. در واقع O.G.N های خیریه تنها دریافت کننده کمک‌های مسلمانان ساکن در جهان شهرها نبودند بلکه از آن به عنوان یک سازمان واسط بین سرمایه داران مسلمان و فعالان بنیادگرای اسلامی استفاده می‌شد. () به همین دلیل سرویس‌های اطلاعاتی غرب در شناخت چگونگی دریافت و ارسال جریان‌های سرمایه به سوی گروه‌های

خسونت طلب منطقه دچار مشکل هستند. بویژه که هیچ رابطه مستقیمی میان سرمایه داران ساکن در جهان شهرها و سازمان های حامی حرکت های بنیادگرا وجود ندارد و یا شواهد موجود بسیار مبهم هستند. (A. R, 2002, p. 139) (Ghandour, علاوه بر این کشورکنیا از طریق سازمان های بنیادگرای اسلامی، دچار آسیب پذیری فراوان است. به عنوان مثال سازمان بنیادگرای «الاتحاد» در سومالی حمایت های تدارکاتی را در حمله تروریستی ۱۹۹۸ فراهم ساخت. (ph. 2003, p 10) Marchesin1, همچنین این سازمان در ارتباط و همکاری با القاعده، کمک فراوانی به حملات تروریستی ۲۰۰۲ مومباسا داشت. در سال ۱۹۹۳ نیز همین سازمان ۱۸ نفر از سربازان آمریکایی را در سومالی به قتل رساند. (Ibid, 2003, p 12) مشکلات حفظ و نگهداری از مرزهای کنیا نیز مزید بر علت شده است تا بنیادگرایان براحتی بتوانند با مسلمانان کنیا ارتباط برقرار کنند.

اوگاندا دومین کشوری است که در منطقه شرق آفریقا، مورد بهره برداری سازمان های بنیادگرا و تروریستی شده است. کشوری که در آن تروریسم شهری فعالیت زیادی دارد. اساساً اسلام در اوگاندا نیز همچون کشور کنیا به عنوان یک دین اقلیت شمرده می شود. مسلمانان در این کشور تقریباً ۱۰ درصد کل جمعیت را تشکیل می دهند. در این کشور نیز مسلمانان در وضعیت ناگوار بسر می برند، به طوری که اکثر آنها خود را جزء شهروندان درجه ۲ این کشور می دانند. در دهه ۱۹۹۰ تقریباً گروه های شهری کوچکی از بنیادگرایان بودند که حرکت های خسونت آمیز در شهرهای جنوب و مرکز اوگاندا را سازماندهی می کردند. اما در سال ۱۹۹۴ همه این گروه ها در قالب جنبش جدیدی به نام «تبلیغ» متحد شدند. (Ibid, 2003, p. 13) البته این جنبش در درون خود گروه های تندرویی را داشت که غرب کشور را ناآرام کرده بود و مسبب بسیاری از قتل و عام ها در مرزهای غربی بود. تنها در ۱۹۹۹ بود که این گروه های تندرو و اسلام گرا بوسیله نیروهای دولتی سرکوب شدند. اما با وجود این در مارس ۲۰۰۱ و در حمله بمب گذاری شده در جینجا و همچنین در جولای همان سال نقش داشتند.

جنبش «تبلیغ» در شروع قرن بیست و یکم ۴ ژوئن ۲۰۰۱ سه حمله بمب گذاری جدید در پایتخت اوگاندا انجام داد. در حقیقت این جنبش ارتباط مستقیمی با سودانی ها و بنیادگرایان افغانی داشت. در طول دهه ۱۹۹۰، بنیادگرایان سودانی و اعضای القاعده که در آن کشور پناه گرفته بودند حمایت های زیادی از بنیادگرایان

اسلامی اوگاندا کردند. به عنوان مثال القاعده با ایجاد پایگاه نظامی در مکان‌های بسیار پرت و دورافتادهٔ سودان به بنیادگرایان اوگاندایی آموزش می‌داد. همچنین پس از اخراج اسامه بن لادن از سودان و اقامت او در خاک کشور افغانستان در سال ۱۹۹۶، بسیاری از اعضای تندرو این جنبش به افغانستان نقل مکان کردند تا در آنجا آموزش‌های انتحاری را ببینند. (p. 13 Ibid, 2003).

البته بنیادگرایان اسلمی نیز مانند همتایانشان در کنیا از حمایت O.G.N های خیریه برخوردار بودند. بویژه که این سازمان‌ها کمک‌های خود را از طریق سومالی و سرمایه داران مسلمان ساکن در پاکستان، دریافت می‌کردند. (2 p. 1998 IslamicLiberationArmy).

در شرق آفریقا کشور تانزانیا نیز در آغاز هزارهٔ سوم با ظهور پدیدهٔ بنیادگرایی مواجه شده است. جمعیت مسلمان این کشور از کنیا و اوگاندا بسیار بیشتر است به طوری که تخمین زده می‌شود یک سوم تانیمی از کل جمعیت این کشور مسلمان باشند. در زنگبار حتی ۹۵ درصد جمعیت کل این جزیره مسلمان هستند. در اواخر دههٔ ۱۹۹۰ در تانزانیا و جزیره زنگبار گروه‌های بنیادگرا شروع به فعالیت کردند. هنگامی که مشخص شد، جنبش‌های «

المادی» و «آنست» در برخوردهایی که با پلیس تانزانیا در فوریهٔ ۱۹۹۸ داشت مسبب بسیاری از قتل و عام‌ها است دولت این کشور تلاش گسترده‌ای انجام داد تا نیروهای این دو گروه را سرکوب کند اما موفقیت زیادی کسب نکرد بطوری که بعدها مشخص شد که آنها در حملات تروریستی مقابل سفارت آمریکا در ۷ آگوست ۱۹۹۸ که منجر به کشته شدن ۱۲ نفر در دارلسلام شد، دست داشتند. هدف این گروه‌های بنیادگرا کنترل مساجد در تانزانیا بود. (Marchesin, ph. 2003. p. 14-15) آنها در اظهارات خود مکرراً بیان می‌کردند که جنگ مقدس را در مقابل «کافران» به راه انداخته‌اند. در فوریهٔ سال ۲۰۰۲، نیروهای امنیتی تانزانیا در جستجوی منزل شیخ عمر بشیر امام مسجد دارلسلام، ۱۰ کیلوگرم دینامیت و همینطور پاسپورت‌هایی یافتند که نشان می‌داد که شیخ عمر بشیر به کشور عربستان و چندین کشور دیگر خاورمیانه مسافرت کرده بود. شیخ عمر همواره سخنرانی‌های تند مذهبی بر علیه آمریکائیان انجام می‌داد. او به شدت از رژیم طالبان در افغانستان حمایت می‌کرد و از حملات انتحاری به نام حق مشروع مسلمانان برای دفاع از اسلام یاد می‌کرد. (O) البته در این کشور همانند دو کشور قبلی، شبکهٔ O.G.N ها فعالیت گسترده

ای داشتند که جواهرات و سنگ‌های قیمتی را از طریق تانزانیا به دویی و سپس به هند و آسیای جنوب شرقی حمل و به فروش می‌رساندند و پول حاصل از فروش آن را به سوی گروه‌ها و جنبش‌های بنیادگرا سرازیر می‌کردند.

جهان غرب و در رأس آنها آمریکا سعی فراوانی داشتند که بعد از حملات ۱۱ سپتامبر بسیاری از این سازمان‌های خیریه مشکوک را شناسایی و دارایی‌های آنها رامسدود کنند. به عنوان مثال می‌توان از شرکت «البرکات» نام برد که در سومالی بعضی از O.G.N‌های خیرخواهانه را حمایت کرده بود. این شرکت در تماس نزدیک با اسامه بن لادن و اعضای شبه نظامی بنیادگرایان اسلامی در سومالی بود. (p. 16 Ibid, 2003.

فرجام

جهان در هزاره سوم، در وضعیت خطرناکی به سر می‌برد. انقلاب تکنولوژیکی سبب پیچیده‌تر شدن روش‌های جنگی و خشونت‌های فرهنگی شده است. اقتصاد اطلاعاتی و ظهور جامعه شبکه‌ای باعث شده است که رشد اقتصادی جهان نسبت به قرن بیستم روند تصاعدی به خود بگیرد. نظام سرمایه داری در خود تجدید ساختار جدی کرده است و جهانی شدن سبب

انعطاف‌پذیری این نظام و فشردگی زمان و مکان شده است. در این میان جهان شهرها نیز در ساختار سلسله مراتب جامعه شبکه‌ای براساس اقتصاد اطلاعاتی شکل گرفته‌اند که تمرکز سرمایه و دانش در آنها، در مقایسه با قرن بیستم، غیر قابل تصور است. بخشی از جهان که بیش از سایر نقاط جهانی شده در دانش و ثروت و امنیت غوطه ور است. در این بخش الگوهای زندگی مبتنی بر مصرف منابع و امکانات زیست محیطی را به شکل خودخواهانه‌ای به خود اختصاص داده است. اما جهان در آغاز هزاره سوم شکل دیگری نیز دارد؛ آلودگی محیط زیست، تخریب منابع، رشد تصاعدی فقر و نابرابری، ناامنی شغلی، حاشیه‌ای شدن و عدم توانایی مواجهه با اقتصاد اطلاعاتی تنها بخشی از معضلات این جهان هستند که آفریقا و بویژه منطقه شرقی آن بشدت درگیر این چالش‌ها هستند. در حقیقت فضای جریان‌ها سبب شده است که بعضی از مناطق جهان بشدت حاشیه‌ای شوند. چیزی که امروزه در شرق آفریقا شاهد آن هستیم، رها شدن این منطقه در فقر و بدبختی و بی‌توجهی نظام سرمایه داری غرب نسبت به فجایع انسانی است که در این «حفره‌های سیاه» اتفاق می‌افتد. ظهور بنیادگرایی در شرق آفریقا واکنشی است به حاشیه‌ای شدن چرا که جهان غرب یا بعضی از

۱۳۸۰.

۳- کارتر و فیندلی و جان م. راننی، جهان در قرن بیستم، مترجم؛ بهرام معلمی، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۹.

منابع لاتین

1. O'Brien, R. 1992 Global financial integration: the end of geography. London: Pinter.
2. Taylor, p. j. 2001A New Mapping of the World for the New Millennium, **The Geographical Journal**, 167(3), 213-222.
3. Edward W. Soja. 2000 Postmetropolis: critical studies of cities and regions Blackwell, publishers.
4. Taylor, p. j. 2004 World City Network: A Global Urban Analysis, Routledge
5. Taylor, p. j. 2000 World Cities and Territorial States under Conditions of Contemporary Globalization II: Looking Forward, Looking Ahead, **GeoJournal** 52(2), 157-162.
6. Marchesin, ph. 2003 The Rise Of Islamic Fundamentalism in EastAfrica, **Gournal of African Geopolitics**.
7. David Ronfeldt and John Arquilla, quoted in **Courrier International**, Special issue on Islam.
8. Marchesin ph, 2001 Les nouvelles menaces, **Les relations Nord-Sud des annees 1980 a nos jours**, Paris, Karthala,.
9. Islamic Liberation Army of the People of Kenya, August 11, 1998, text in Arabic published in London.
10. Ghandour, A. R. 2002 **Jihad Humanitaire**, Enquete sur les ONG Islamiques, Paris, Flammarion.

کشورهای این منطقه را به حال خود رها کرده است و یا از حکومت‌هایی حمایت می‌کند که در فساد سیاسی و اقتصادی دست و پا می‌زنند و منابع و سرزمین خود را در اختیار آنها گذاشته‌اند. ادامه این وضعیت بسیار خطرناک خواهد بود چرا که با پیشرفت سلاح‌ها و امکان دسترسی به این امکانات توسط حاشیه‌ای شده‌ها که تحت حمایت تفکرات بنیادگرایی قرار می‌گیرند سبب خواهد شد که نظام سرمایه‌داری جهان سخت‌آسب پذیر شود. از این رو شاید وقت آن رسیده باشد که غرب در روش زندگی خود و در نحوه برخورد با مسائل جهان بویژه در مناطق حاشیه‌شده تجدید نظر اساسی به عمل آورد. چرا که ما یک زمین داریم و اگر این زمین نیز در آینده نچندان دور دچار حرکت‌های انتحاری با سلاح‌های هسته‌ای در جهان شهرها شود. بی‌گمان جهانی نخواهد ماند که در آن عده‌ای به فکر کسب هر چه بیشتر سود و ادامه این وضعیت نابرابر باشند.

منابع

فارسی

- ۱- فرانک وبستر، نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی، مترجم مهدی داودی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
- ۲- مانوئل کاستلز، اقتصاد، جامعه و فرهنگ در عصر اطلاعات، مترجم: احد علیقلیان، افشین خاکباز، تهران: انتشارات طرح نو،